



ISSN: 2980-9614

Rational Explorations
Vol. 2, No.2, Autumn2023



"Rebellion and value "

Rereading Nietzsche and Camus's views on nihilism based on the concept of rebellion against the meaninglessness of life

Zeynab ArabMistani

PhD in Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University,
Sanandaj, Iran.

Article Info

Article type:
Research Article

Received:
11/12/2023
Accepted:
30/12/2023

ABSTRACT

In the age of modernity, meaninglessness has taken over the soul of the civilized human being. It has caused moral values, which human beings have always regarded as metaphysics values, to become worthless and lose their meaning. Therefore, the study and explanation of the undeniable necessity of the importance of meaning in life have become particularly important and have led thinkers to come to a consensus on it. Existentialist philosophers, meanwhile, paid more attention to the nature of the subject, which is concerned with human quidditas. Via descriptive-comparative study, this article has attempted to give a response to the most important human biological problem today through the role of rebellion in providing meaning to life while examining the views of two philosophers of existentialism. Nietzsche and Camus try to show that theism and moral values lead to emptiness and understanding the emptiness of the world leads to rebellion. Rejecting moral values, Nietzsche refers to rebellion as a kind of treatment in which man no longer considers suffering worthless, but considers it as a new basis of morality that leads to a new understanding of pleasure and its place in life. Camus also rejects traditional ethics and relying on the concept of rebellion, he established a new morality from which a kind of pleasure is obtained, resulting in simultaneous acceptance of the world with all its good and bad. Denying God, both Nietzsche and Camus see rebellion as the only way to salvation. In their view, rebellion combats nihilism by instilling a spirit of commitment in human beings and training active human beings, and ultimately leads to a pure pursuit of life in this world.

Keywords: Rebellion, value, nihilism, Nietzsche, Camus, the meaning of life

***Corresponding Author: Zeynab ArabMistani**

Address: PhD in Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.

E-mail: zeanab.arab@yahoo.com



ISSN: 2980-9614

فصلنامه علمی

کاوش های عقلی



«عصیان و ارزش»

بازخوانی آراء نیچه و کامو در باب نیست‌انگاری با تکیه بر مفهوم عصیان در برابر

بی‌معنایی زندگی

زینب عرب میستانی

دکتری فلسفه هنر، واحد سندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سندج، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	در دوران تجدد، یأس و بی‌معنایی بر روح و جان انسان متمدن چیره گشته و باعث شده است تا ارزش‌های اخلاقی که بشر همیشه به آن به چشم ارزش‌های ماوراء عقلی نگاه می‌کرد، بی‌ارزش شده و معنای خود را از دست بدهند. بنابراین بررسی و تبیین ضرورت انکارناپذیر نقش و اهمیت معنا در زندگی اهمیت دو چندان یافت و اندیشمندان را بر آن داشته تا به آن عطف نظر نمایند. در این میان فیلسوفان اگزیستانسیالیست به واسطه‌ی ماهیت موضوع که نظر به ذات و حقیقت انسان است، به آن توجه بیشتری کرده‌اند. از این‌رو در این پژوهش تلاش شده است تا به روش توصیفی و تطبیقی، ضمن بررسی نظرات دو فیلسوف اگزیستانسیالیسم، به مهم‌ترین مسئله‌ی زیستی بشر امروز، به طریق نقش عصیان در معنابخشی به زندگی پاسخ داده شود. نیچه و کامو می‌کوشند تا نشان دهند، خداپاوری و ارزش‌های اخلاقی به پوچی منتهی شده و درک پوچی جهان به عصیان منجر می‌شود. نیچه با رد ارزش‌های اخلاقی از عصیان همچون نوعی درمان یاد می‌کند که در آن دیگر، انسان رنج را بی‌ارزش نمی‌داند بلکه آن را مبنای جدیدی از اخلاق دانسته که به برداشت جدیدی از لذت و جایگاه آن در زندگی منتهی می‌شود. کامو نیز با رد اخلاق سنتی و با تکیه بر مفهوم عصیان، اخلاقی نو بنا می‌کند که نوعی لذت از پس آن حاصل می‌شود که نتیجه‌ی پذیرش توأمان دنیا با همه‌ی خوبی و بدی‌هایش می‌باشد. نیچه و کامو هر دو با انکار خدا تنها راه نجات را در عصیان می‌دانند. از منظر آن‌ها، عصیان با دمیدن روح تعهد در انسان‌ها و تربیت انسان‌های کنشگر با نیهیلیسم به مبارزه بر می‌خیزد و در نهایت منجر به اهتمام محض به زندگی این جهانی می‌شود.
دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۰	
پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۹	
کلیدواژه: عصیان، ارزش، نیست‌انگاری، نیچه، کامو، معنای زندگی	

*- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: zeanab.arab@yahoo.com

۱- مقدمه

به‌طور معمول تمدن‌های بزرگ، متکی بر دین‌های الهام‌بخش بوده‌اند و بشر معنای زندگی خویش را در ایمان به خدا و رسیدن به باغ عدن جست و جو می‌کرد. «زمانی آلبرت انیشتین ادعا می‌کرد که دینداری یعنی یافتن پاسخی برای این پرسش که معنای زندگی چیست؟» (فرانکل، ۱۳۹۸: ۱۵) «از آنجا که چنین ایمانی، پس از قرن‌ها حمایت از طرف انسان‌ها رو به ضعف می‌گذارد، زندگی کاستی می‌گیرد و از یک نمایش روحانی به واقعه‌ای زیستی تبدیل می‌شود؛ و این منزلت و بزرگی‌ای را که برآمده از تقدیر بی‌پایان در زمان است، قربانی می‌کند، و زندگی به میان‌پرده‌ای عجیب میان تولدی مضحک و مرگی نابودگر تقلیل پیدا می‌کند.» (دورانت، ۱۳۹۷: ۲۶) خدای مسیحی در مقام امر متعالی که همه چیز در اراده‌ی او می‌باشد، افکنده می‌شود و عقل خودبنیاد و مستقل به جای آن می‌نشیند و بدین ترتیب الهیات و حیانی کم‌کم جای خود را به الهیات طبیعی و سرانجام به انسان‌گرایی یا اومانیزم می‌دهد. از این‌رو بشر با از دست دادن ایمان و اعتقادش به یک منبع الوهی برتر، به نیست‌انگاری* می‌رسد.

چالش نیست‌انگاری، بزرگ‌ترین چالش عصر ماست که همه‌ی مسائل مهم دیگر در حوزه‌های اقتصاد، دین، سیاست، فلسفه و هنر... را تحت تأثیر خودش قرار داده است. در این زمان چگونه بشر می‌تواند این چالش عظیم را گردن نهاده و زندگی غرق در پوچی را تاب بیاورد؟ بسیاری از بهترین، حساس‌ترین و برجسته‌ترین متفکران، هنرمندان، روان‌شناسان و فیلسوفان حدود یکی دو سده‌ی پیش همچون کیرکگارد، نیچه، هایدگر، هرمان ملویل، فرانکل و یالوم اخیراً دیوید فاستر والاس به این پرسش پاسخ داده‌اند. در این میان، فیلسوفان اگزیستانسیالیسم، بیشتر از دیگر متفکران و فلاسفه و با رویکردهای متفاوت به این مهم پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فلسفی - اخلاقی که برای این متفکران مطرح می‌شود این است که آیا زندگی با این فقدان بزرگ (معنا) ارزش زیستن دارد یا خیر؟ در حقیقت

¹ Nihilism

پرسش اصلی این می‌باشد که آیا بشر می‌تواند بدون داشتن ایمان دینی و بدون تلاش در طفره رفتن از موقعیت‌های بیرونی مانند درد و رنج که با وضع او ملازمه دارند و بر لذات غالب هستند، ارزشی در زندگی بیابد؟ آیا بشر می‌تواند این زندگی همراه با درد و رنج را تاب بیاورد؟ فردریش نیچه و آلبِر کامو در یادداشت‌ها و کتاب‌های بسیاری که در ارتباط با مفهوم نیست‌انگاری نگاشته‌اند به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند. آن‌ها بر این اعتقاد هستند که جهان نسبت به اهداف انسان بی‌اعتناست و این علت از دست دادن شوق بشر به زیستن است. از منظر آلبِر کامو تنها پرسش جدی فلسفی این است که وقتی پوچی زندگی را به تمام و کمال دریافتی، باید به زندگی ادامه دهی یا خیر. او می‌گوید «من انسان‌های زیادی را دیده‌ام که مرده‌اند چون زندگی برای‌شان ارزش زندگی کردن نداشت.» (Camus, 1970: title page) نیچه نیز همانند کامو بر پوچی و بی‌ارزشی جهان اذعان دارد و اعتقاد دارد «جهان ارزشی را که ما گمان می‌کردیم دارد، دارا نمی‌باشد... یعنی بی‌ارزش به نظر می‌آید.» (Nietzsche, 1968: 32) اما آنچه که نیچه و کامو را از هر نظر به هم شبیه می‌کند تفسیری است که هر دو از مفهوم عصیان به عنوان یک راه‌کار در برابر نیست‌انگاری ارائه می‌دهند و ادراک خاصی که از پس این مفهوم حاصل می‌شود. لذا این امر ما را ملزم به مطالعه‌ی تطبیقی میان اندیشه‌های این دو متفکر کرده است. بنابراین ما در پژوهش حاضر برآنیم تا با خوانش نیچه و کامو از عصیان، معنایی برای زندگی بجوییم.

۲- نیست‌انگاری و مرگ ارزش‌های کهن

۲-۱- نیچه

فردریش نیچه، متفکر آلمانی قرن نوزدهم، از نخستین متفکران غربی می‌باشد که به بحران عدم معنا در زندگی انسان معاصر غربی پی برد و متعاقب آن خطر نیست‌انگاری را به اعلام جهانیان رساند. اما در آن زمان، صدای او به گوش کمتر کسی رسید، زیرا همان‌گونه که خود می‌گفت «هنوز زمان ما فرا نرسیده است، عده‌ای پس از مرگ متولد می‌شوند.» (نیچه، ۱۳۸۱: ۹۱) نیچه خود را «نخستین نیست‌انگار تمام عیار می‌دانست که به مثابه قربانی پیش روی ما قرار گرفته تا ژرفای نیست‌انگاری را درک کند. او درباره‌ی خودش می‌اندیشد تا آموزگار عصر ما باشد. تحلیل پدیدارشناسانه‌ی نیچه از نیست‌انگاری مهم است، زیرا او با این کار ریشه‌ی بحران‌های

معنوی و اخلاقی سیاسی غرب را در چهارچوب فرهنگ تاریخی و فلسفی غرب نشان می‌دهد.» (Ansell-Pearson, 2002: 199-200) از این رو چالش آثار نیچه پرسش‌هایی است که او درباره‌ی معنا و ارزش زندگی مطرح می‌کند. «نیچه احساس می‌کرد مجبور و موظف به طرح این پرسش‌ها است، زیرا باور داشت که زندگی مدرن با شکلی تاریک و شوم از "پوچ‌انگاری" (نیهیلیسم) در آمیخته است.» (اسپینکز، ۱۳۹۲: ۲۰)

او برای نخستین بار تعبیر نیهیلیسم را در «فراسوی نیک و بد» به کار برد. هرچند این تعبیر در اکثر آثار منتشر شده‌ی بعدی او نیز به کار رفته است، اما در هیچ یک از آن‌ها دارای نقش محوری نیست. در یادداشت‌های «خواست قدرت»^{*} که پس از مرگ نیچه انتشار یافتند، دست کم از هجده نوع نیهیلیسم نام برده شده است، که می‌توان در میان این انواع به ظاهر مختلف، وجوه اشتراکی یافت و بر اساس این وجوه مشترک، نیهیلیسم را در قالب دو گونه یا روایت ارائه کرد. در روایت نخست، انسان‌ها به این باور می‌رسند که برای ارزش‌گذاری هیچ قطعیتی وجود ندارد، یعنی ما هیچ معیاری برای ارزش‌گذاری نداریم و زندگی برای ما بدون هدف و آرمان می‌شود. لذا زندگی برای ما هیچ معنایی ندارد تا شوق رسیدن به آن هدف یا آرمان را برای ما توجیه، و ما را به زندگی مشتاق کند، در نتیجه زندگی بی‌معنا^۱ می‌شود. در روایت دوم، انسان به اهداف و آرمان‌های خود ایمان دارد، اما به این باور می‌رسد که جهان نمی‌تواند شرایط رسیدن به اهدافش را برای او فراهم کند. در این جا با وجود این که انسان به ارزش‌هایش باور دارد ولی شوق رسیدن به زندگی را از دست می‌دهد. «در شکل نخست آدمی زندگی را از فراز ارزش‌های برین خوار می‌دارد، او زندگی را به نام این ارزش‌ها نه می‌گوید. اما در معنای دوم، فقط آدمی است و زندگی [بدون ارزش‌های برین]، اما این زندگی همچنان زندگی خوارشده است که در جهانی خالی از ارزش پی گرفته می‌شود، عاری از معنا و هدف، و بی‌توقف به سوی نیستی خود می‌غلطد.» (دلوز، ۱۳۹۷: ۲۵۵)

1. Will to Power

2. Meaningless

«این ایده را که هیچ دلیلی وجود ندارد تا پاسخی را برابر پاسخ دیگر قرار دهند، نیهیلیسم می‌نامند. در این نظر نیچه، این ایده به خوبی توصیف‌گر شرایط کنونی ما پس از مرگ خداوند است.» (Dreyfus- al, 2011: 29) نیهیلیسم در روایت نخست که از مرگ خداوند ناشی می‌شود، نیهیلیسم روزگار ما را به تصویر می‌کشد. در این معنا، والاترین ارزش‌های ما، یعنی همان ارزش‌هایی که ما را مشتاق به ادامه‌ی زندگی کرده‌اند یا دست کم زندگی را برایمان قابل تحمل ساخته‌اند دیگر دارای هیچ ارزشی نمی‌باشند و لذا آدمی شور و شوق خود را از دست می‌دهد. به زعم نیچه، این ارزش‌ها یعنی ارزش‌های برینی که حاصل تفسیر اخلاقی سقراطی- مسیحی از این جهان و انسان است؛ خود، خود را بی‌ارزش ساختند. می‌توان گفت که تحلیل نیچه از بی‌ارزش شدن ارزش‌ها، تنها ناشی از مرگ خداوند نیست. بلکه او، از بی‌ارزش شدن ریشه‌ای‌تر سخن می‌گوید. به این معنا که جهان عینی یا بیرون از ذهن، نسبت به هرگونه ارزش‌گذاری‌های ما، خصوصاً والاترین ارزش‌های اخلاقی ما، کاملاً بی‌تفاوت می‌باشد. نیچه بر این اعتقاد است که نه تنها، خدایی بر این جهان حکم‌فرمایی نمی‌کند، بلکه بر اساس علم نوین و بررسی خاستگاه تاریخی- فیزولوژیکی، ما با جهانی سرد و مرده روبرو هستیم که فاقد هرگونه ارزشی می‌باشد که در آن «مطلقاً چیزی به نام پدیده‌ی اخلاقی وجود ندارد، بلکه آنچه هست تفسیر اخلاقی پدیده‌ها است.» (Nietzsche, 2006: 108) در اینجا پوچ‌انگاری بر یک واکنش دلالت می‌کند. «در این شکل پوچ‌انگاری آدمی علیه جهان فرامحسوس و ارزش‌های برین واکنش نشان می‌دهد و وجود و اعتبار آن‌ها را یکسر نفی می‌کند. نه بی‌ارزش کردن به نام ارزش‌های برین، بلکه بی‌ارزش کردن خود ارزش‌های برین. بی‌ارزش کردن دیگر نه به معنای دادن ارزشی [هم تراز] نیستی به زندگی، بلکه به معنای نیستی ارزش‌ها، به معنای نیستی ارزش‌های برین است.» (دلوز، ۱۳۹۷: ۲۵۴)

به‌طور خلاصه می‌توان گفت، نیچه ظهور نیهیلیسم را بر دو مقدمه‌ی "متافیزیکی" * و "اخلاقی" [□] استوار می‌داند. او مرگ خداوند را که به عنوان نمادی از مرگ هر روایتی از جهان حقیقی به شمار می‌رود، به عنوان مقدمه‌ی متافیزیکی می‌داند، و بر این اعتقاد است که

¹. Metaphysical

². Ethical

تنها زمانی این مقدمه سر از نیهیلیسم در می‌آورد که مقدمه‌ی دوم نیز وجود داشته باشد. به بیان دیگر «اگر والاترین ارزش‌های ما ارزش‌های این جهان - ستیز و این زندگی - ستیز نبودند، یعنی ارزش‌هایی که با رنج، شَوَند، مرگ و اموری از این دست که سرشت این جهان و زندگی این جهانی را می‌سازند، سر ستیز نداشتند، مرگ خداوند ناگزیرانه چهره‌ی تلخ کام نیهیلیسم را بر ما نمی‌نمایاند.» (محبوبی آرانی، ۱۳۹۲: ۳۰)

روایت دوم از نیهیلیسم، صرفاً ادعایی متاخلاقی درباره‌ی ارزش‌ها نیست، که تنها به پیامد بی‌منا بودن آن‌ها آگاه باشیم، بلکه حاصل چشم‌اندازی اخلاقی نسبت به جهان و زیست انسان در آن، و نتیجه‌ی ادعایی اخلاقی درباره‌ی آن است: سرشت انسان‌ها و شرایط زندگی و معنادار بودن آن مستلزم وجود ارزش‌های بسیار والایی می‌باشد که در اساس با ذات جهان در تضاد است. بنابراین «بهتر آن بود که چنین جهانی وجود نمی‌داشت.» (Nietzsche, 1968: 701) یا حداقل به چنین جهانی پا نمی‌گذاشتیم «بهترین چیز [برای ما آدمیان] یکسره بیرون از دسترس [زمان] قرار دارد: زاده نشدن، نبودن، هیچ بودن. اما پس از این، بهترین چیز برای ما این است: هر چند زودتر مردن» (Nietzsche, 1999: 3) این روایت دوم از نیهیلیسم خود نوعی بدبینی به شمار می‌رود.

نیچه بر پیوند میان یأس نیهیلیستی روایت دوم و بدبینی آگاه بود، به گونه‌ای که او از دو مفهوم نیهیلیسم و بدبینی به جای یکدیگر استفاده می‌کرد، و حتی بر این اعتقاد است که به هنگام سخن گفتن از بدبینی باید به جای آن واژه‌ی نیهیلیسم را به کار ببریم و او همچنین نیهیلیسم اصیل را افراطی‌ترین شکل بدبینی می‌داند. «قرابت میان روایت دوم نیهیلیسم و بدبینی در کنار این امر که نیچه غالباً این دو مفهوم را به جای یکدیگر یا بسیار نزدیک به یکدیگر به کار می‌برد، می‌تواند حاکی از این مطلب باشد که نیچه در غالب مواردی که از نیهیلیسم سخن می‌گوید، نیهیلیسم به معنای دوم را در نظر دارد، یعنی حالت یأس و ناامیدی حاصل از تحقق‌ناپذیری ارزش‌ها و آرمان‌هایمان در این جهان به همراه بی‌باوری، حتی بی‌امیدی، به وجود "جهان حقیقی" و ارزشمند.» (محبوبی آرانی، ۱۳۹۲: ۷۵)

چنین تفسیری از نیهیلیسم را می‌توانیم به طور خاص در مفهوم عبث یا پوچ نزد فیلسوفانی چون کامو دنبال کنیم.

۲-۲- کامو

کامو پوچی را نتیجه‌ی نوعی عدم تناسب عمیق میان دو شیوه‌ی جریان امور در جهان می‌داند، نخست شیوه‌ای که در آن جریان امور به گونه‌ای است که انسان می‌خواهد و دیگری شیوه‌ای که در واقعیت، جریان امور در جهان بر اساس آن پیش می‌رود. به بیان دیگر «پوچی به طور کلی زاده‌ی مواجهه‌ی میان نیاز انسان و [آن‌گونه که به چشم ما می‌آید] سکوت نامعقول جهان است» (Camus, 2000: 32) اما پوچی به معنای واقعی کلمه چیست و کدام است؟ و آن‌چه خواست و تمنای بنیادینی است که جهان در برابر انجام آن خاموشی برگزیده است؟ کامو این نیاز و خواسته‌ی اصلی را تمنای "معنای زندگی" می‌داند.

«کامو از پوچی معنای خاصی اراده می‌کند و به‌طور کلی به شکل ایجابی به این موضوع نگاه می‌کند. از منظر کامو زندگی و جهان نه تنها هدف و معنایی خارج از خود ندارند، بلکه حتی جستجو برای چنین معنایی نیز پوچ است. به نظر او حتی اگر چنین اهدافی خارج از قلمرو زندگی این جهانی ارائه گردند، چیزی جز خودفریبی نخواهد بود. انسان به مثابه تنها موجودی می‌باشد که آگاهانه، متوجه بی‌اعتنایی جهان به اهداف خویش است، او پوچی زندگی را می‌پذیرد. او آگاهانه در می‌یابد که شعوری و رای جهان نیست و این تنها انسان است که می‌تواند به زندگی اش معنایی ببخشد.» (کمپر، ۱۳۸۵: ۱۰) کامو پوچی را درک بیهودگی زندگی و حذف مقولات متافیزیکی و در نهایت ارج نهادن به همین زیست جهانی و مواهب طبیعی آن می‌داند. هرچه هست همین جاست و زندگی معنا و هدفی در پس آن‌چه که موجود است ندارد. او پوچی و ادراک ناپذیری جهان و عدم مطابقت خواسته‌های بشری و واکنش‌های جهان را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کامو بر این اعتقاد است که تلاش‌های بشر چه در میان عوام و چه در میان خواص در رسیدن به شناخت حقیقت، راه به جایی نبرده است. او «کانت‌وار داشته‌های فلسفی و تلاش‌های فکری قرون متمادی بشر را ناموفق می‌داند و بر آن می‌شود که علی‌رغم ظهور اندیشمندان و مکاتب متعدد، بشر هیچگاه نتوانسته به راهی برای فهم‌پذیری جهان و رابطه‌ی ما با آن نائل

شود.» (کمپانی‌زارع، ۱۳۹۶: ۱۹۹) او همچنین در مقام یک معرفت‌شناس به این نکته اشاره می‌کند که فهم‌پذیری جهان اساساً از دایره‌ی دانش ما خارج است بنابراین نمی‌توانیم از فهم آن سخن بگوییم. کامو همچنین تلاش‌های علوم تجربی را نیز در فهم‌پذیر کردن جهان کافی نمی‌داند. از منظر او نهایت چیزی که علوم تجربی به دست می‌دهد، فرضیه‌های غیر یقینی و تمثیلاتی ناهمگون می‌باشد.

از این‌رو پوچی^{*}، محوری‌ترین مسأله‌ی کامو در بیشتر آثارش به شمار می‌رود. کامو اثبات یک نظام واحد را برای توضیح تنوع و ویرانی ناشی از آن در جهان مادی، ضروری می‌داند، اما به هیچ روی نمی‌توان چنین دیدگاهی را اثبات کرد. به زعم او هیچ دستگاه فکری-عقیدتی توان توضیح چنین ارتباطی را ندارد و چون چنین وحدتی را نمی‌توان میان مراتب اثبات کرد، بنابراین نمی‌توان معنایی برای جهان در نظر گرفت و پوچی آن اثبات می‌شود. «کامو خواستگاه پوچی و نیست‌انگاری را نه اوصاف عالم، بلکه نمونه‌ی مواجهه‌ی نیازهای انسان از سویی و سکوت نامعقول عالم از سوی دیگری می‌داند.» (کمپر، ۱۳۸۵: ۳۲) این پوچی را می‌توان نتیجه شکست واقعیتی دانست که می‌خواست به نیازهای اولیه بشر پاسخ دهد. بنابراین پرسشی که هم اکنون مطرح می‌شود این می‌باشد که این نیاز اولیه چه بوده است؟ او در بیان هدف خودش، با سخن گفتن از نیازهای گوناگون بشر در گذشته، که دین به طریقی پاسخ‌گوی آن‌ها بوده است، می‌خواهد بگوید که آن‌ها با متوسل شدن به جهان ماورا به آن نیازها پاسخ می‌داده‌اند، اما در جهان پس از مرگ خدا، دیگر نیازهایشان تأمین نمی‌شود؛ و در نهایت امر به این دلیل که در فضای فکری-فرهنگی معاصر بشر غربی، راهی برای تأمین آن دیده نمی‌شود، راه را برای پوچ‌انگاری باز می‌کند.

¹. Absurd

به معنای بیهوده و باطل است و واژه‌ای کلیدی در فلسفه‌ی کامو است که به‌خصوص در کتاب «افسانه‌ی سیزیف» به آن پرداخته است. این واژه در زبان فارسی معادل مناسبی ندارد. شاید مناسب‌ترین واژه پوچی باشد که پوچی اغلب در ترجمه‌ی فلسفی نیهلسم به کار برده شده است.

کامو عمدتاً پوچی را در فضای دوران مدرن مورد بررسی قرار می‌دهد. او هراس هایدگر، تهوع سارتر و از خود بیگانگی مارکس را وضعیت انسان جدید می‌داند. او می‌گوید که شکل‌گیری رفتار و گفتار پوچ انسان قرون اخیر، حاصل نوعی واکنش به تجدد ابزاری و سرکوب‌گر این عصر می‌باشد. کامو در نقد دنیای جدید کسانی چون نیچه، داستایوفسکی، هایدگر، یاسپرس، چستوف و شوپنهاور را با خود همراه می‌داند و در مقدمه‌ی کوتاهی که بر کتاب خود «افسانه‌ی سیزیف» نوشته بر این مطلب تأکید می‌کند «برگ‌های پیش‌رو گونه‌ای حساسیت پوچ رایج این سده را مورد کنکاش قرار می‌دهد و نه فلسفه پوچ را که می‌توان گفت برای دوران ما ناشناخته باقی مانده است. ادب ایجاب می‌کند در همین آغاز گفته شود که این نوشته وامدار پاره‌ای ذهنیت‌های امروزی نیز هست...» (کامو، ۱۳۸۴: ۱۴) دغدغه‌های او را می‌توان در نزد بسیاری از بارزترین نویسندگان فرانسوی ربع سده‌ی بیستم مشاهده کرد. نویسندگانی در آثارشان به مسائل فاجعه‌آمیز جهان پرداخته‌اند. نویسندگان و متفکرانی که پس از پذیرش سخن خدا مرده است نیچه، دگرباره از خود می‌پرسند که آیا امکان دارد انسان نیز مرده باشد؟

«از منظر کامو رسیدن به پوچی و بیهودگی، پایان راه نیست، بلکه آغاز است. او معتقد است درک این واقعیت، موضوعی است که تمام نفوس بزرگ از آن آغاز کرده‌اند.» (رحیمی، ۱۳۶۲: ۱۷) او می‌گوید «جهان ما به ادبار آلوده شده است و گویی به آن خو گرفته است. سر تا پای آن مبتلا به دردی شده است که نیچه آن را تبلی می‌نامید. به آتش این درد دامن نزنیم، ناله و زاری دوی این درد نیست، کافی است در راه نجات آن بکوشیم.» (کامو، ۱۳۹۳: ۱۰) نیچه و کامو هر دو در نخستین اقدام، نیست‌انگاری را امری بدیهی، سازنده و بنیادی تلقی می‌کنند. و به آن از منظر ایجابی نگاه می‌کنند. آن‌ها جهان و بیدادگری موجود در آن را رد می‌کنند. هر دوی آن‌ها معترض می‌باشند و هر کدام به خاطر آدمی راه عصیان و شورش را بر می‌گزینند. از منظر آن‌ها عصیان امیدی به انقلاب‌های اجتماعی - سیاسی ندارد. زیرا کامو و نیچه بر این اعتقاد هستند که فرد آگاه نه تنها زمانه و حکومت را، بلکه کل آفرینش را زیر سوال می‌برد.

۳- عصیان، همچون راهی برای بازارشگذاری ارزش‌ها*

¹. Revaluation of all Values

به طور قطع، فلسفه‌ی نیچه حول محور عصیان می‌چرخد. به بیان دقیق‌تر می‌توان گفت، این فلسفه در مسیر خود اندک‌اندک تبدیل به عصیان می‌گردد. عصیان، در فلسفه‌ی او، "با خدا مرده است"² که یک واقعیت مسلم دانسته شده است، شروع می‌شود و در ادامه این عصیان با هر چیزی که می‌خواهد به ناحق جای الوهیت از میان رفته بنشیند به ستیز بر می‌خیزد و جهانی را که شاید هیچ جهت مشخصی ندارد اما هنوز تنها محل آزمون خدایان است، از اعتبار ساقط می‌کند. نیچه نخستین فردی است که با آگاهی از اهمیت این رویداد، با قطعیت بیان کرد «عصیان بشر، اگر به درستی هدایت نشود، نمی‌تواند به نوعی تجدید حیات منجر شود.» (کامو، ۱۳۹۶ الف: ۹۸-۹۹) از این‌رو، او در فلسفه‌اش، عصیان را پی‌ریزی نکرد، بلکه فلسفه‌ای را درباره‌ی عصیان بنیان گذاشته است.

نیچه، انکار خدا و مسئولیت او را، تنها راه نجات جهان می‌داند. از منظر او، در اینجا نیست‌انگاری برای نخستین بار به امری آگاهانه تبدیل می‌شود. نیچه با تشخیص نیست‌انگاری همچون یک بیماری آن را مورد بررسی قرار داد. او بر این اعتقاد است که «اگر در نیست‌انگاری تا پیامدهای نهایی‌اش پیش برویم، و چون از برهوت سر در آوریم، با اتحاد به آن‌چه در پیش است، غم (رنج) و شادی (لذت) را یکسان با همان غریزه‌ی ابتدایی احساس می‌کنیم.» (کامو، ۱۳۹۶ الف: ۹۵-۹۶). نیچه جهان محروم از خدا را، جهانی محروم از یکپارچگی و غایت‌مندی می‌داند. بنابراین نمی‌توانیم درباره‌ی چنین جهانی داوری کنیم. هرگونه حکم ارزشی درباره‌ی این جهان، به افترا بستن به زندگی منتهی می‌شود. «آن‌گاه، درباره‌ی آن‌چه هست، با توجه به آن‌چه باید باشد داوری می‌کنیم، ملکوت آسمان‌ها، مفاهیم ابدی یا ضرورت اخلاقی. اما آن‌چه باید باشد نیست و نمی‌توان با استناد به هیچ درباره‌ی جهان داوری کرد. در هر صورت، برای نشان دادن این‌که نیچه تمام بار سنگین نیست‌انگاری و عصیان را بر دوش گرفته، کفایت می‌کند.» (کامو، ۱۳۹۶ الف: ۹۷)

². The Dead of God

با مرگ خدا در اندیشه‌ی نیچه، ارزش‌های اخلاقی، نسبی تلقی می‌شوند در نتیجه دیگر هیچ ارزش اخلاقی نسبت به ارزش دیگر، رجحان و برتری ندارد و از این‌رو هیچ ارزش مطلق وجود ندارد که همگان به آن ایمان و باور داشته باشند. او با توسل به ارزش‌هایی که به‌طور سنتی (اخلاق) مانعی در برابر نیست‌انگاری محسوب می‌شدند، از آن‌ها بهره گرفت. نیچه هدایت اخلاقی را به صورتی که سقراط یا مسیحیت آن را توصیف می‌کنند، صرفاً موردی خاص از اخلاق‌ستیزی می‌داند، از این‌رو معتقد است که با استناد به همین دلایل اخلاقی است که ما روزی از خوبی کردن دست می‌کشیم.

از این‌رو نیچه انسان‌های پیرو ارزش‌های سنتی را در پست‌ترین رتبه‌ی انسانیت قرار می‌دهد. او کوشش می‌کند تا انسان را از مادون انسان به مقام ابرانسان ارتقا دهد، یعنی مرحله‌ای که انسان کاملاً اعتقاد به مرگ خدا را پذیرفته است و اراده‌ی معطوف به قدرت و توان‌خواهی بر اساس استعداد‌های ذاتی و فردی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. ابرانسان با درک محدودیت آزادی‌های خود و اراده‌ای که به قدرت معطوف است، با معیارهای واقعی زندگی آشنا شده و به سوی کمال پیش می‌رود.

خواست‌قدرت، هسته‌ی اصلی آموزه‌ای است که نیچه آن را به رفتار کل موجودات زنده تعمیم داد و بعد حتی با گسترش بیشتر، آن را به «این فرضیه‌ی بسیار عام و کلی بدل ساخت که خواست‌قدرت نیروی اساسی کل جهان است.» (Kaufmann, 1874: 207) به اعتقاد نیچه خواست‌قدرت، خواست روپرو شدن با مقاومت پیش‌اروی ما و تلاش ما برای چیره شدن بر آن است و البته پیامد چنین امری نیز نوعی تسلط و یا غلبه بر مقاومت است. به بیان دیگر خواست‌قدرت را باید خواست فعالیت چیره شدن بر مقاومت و مانع دانست «فشار به پیش خواست و بارها و بارها سرور شدن بر آنچه سر راهش می‌ایستد.» (Nietzsche, 1968: 696) همچنین تأکید دارد که «بازی مقاومت و پیروزی که در آن بر مانعی خرد چیره می‌گردد و بی‌درنگ مانع خرد دیگر در پی می‌آید و بر آن چیره می‌گردد.» (Nietzsche, 1968: 699)

نیچه ارزش اصلی خواست‌قدرت را در بزرگی، و نمونه‌ی بارز آن را در آفرینندگی و خلاقیت می‌داند. او نخستین لازمه و پیامد ارزش‌گذاری بر زندگی و آفرینندگی به عنوان بارزترین

تجلی خواست قدرت را، در بازارزیایی بنیادین نقش معنا و اهمیت رنج* در زندگی انسان‌ها می‌داند. در این بازارزیایی، رنج به خاطر خودش، یعنی فی‌نفسه ارزشمند تلقی می‌شود و انسان آفریننده، عاشقانه آن را دوست دارد و حتی بازگشت‌جاودان^۱ آن را طلب می‌کند. در نتیجه نیچه با ارزشمند شمردن این خواست، برداشت جدیدی از لذت^۲ و جایگاه آن در زندگی آدمی ارائه می‌کند. «در این برداشت نو لذت دیگر خرسندی و رضایت خاطر از ارضای یک میل و رنج، ناخرسندی و ناخوشی حاصل از عدم ارضا و ناکامی یک میل نیست، بلکه لذت احساس افزایش قدرت و قوت گرفتن خواست قدرت است و از این‌رو، چه بسا مستلزم رنج به معنای عدم ارضا و ناکامی امیال نیز باشد. لذت و رنج در آن یکی از مولفه‌های قوام‌بخش لذتی ناب است.» (محبوبی‌آرانی، ۱۳۹۲: ۲۸۶)

«رنج احساسی است که آدمی در برابر یک مانع تجربه می‌کند. اما از آن‌جایی که ما از قدرت تنها در برابر موانع می‌توانیم آگاه شویم. رنج جزئی ضروری از هر فعالیت است- (هر فعالیتی که می‌بایست رو به سوی چیزی داشته باشد که باید بر آن چیره گشت)- بنابراین خواست قدرت، برای مقاومت، یعنی رنج نیز تلاش می‌کند. در بن هر زندگی ارگانیک، خواست رنجی وجود دارد.» (Sorgner, 2007: 62) زندگی بدون درد و رنج نیست و اساساً زندگی همان غلبه بر درد و رنج است و سعادت را نمی‌توان چیزی جز چیره شدن بر همین درد و رنج دانست. بنابراین سعادت و مطلوب‌نهایی ما چیزی به جز همین زندگی و آری‌گویی به آن (زندگی)^۳ نیست. از این‌رو نیچه، معنا بخشیدن به زندگی را در راستای سعادت قرار می‌دهد، که پس زمینه‌ی آن را، اهتمام محض به زندگی این جهانی می‌داند، همین زندگی این جهانی که در ذات خود ارزشمند است و هیچ فرمانروای مآورایی بر آن حکومت نمی‌کند. از این نگاه سعادت، متناسب با دوران مرگ خدا و زندگی زمینی مملوء از درد و رنج باز تعریف می‌شود. سعادت هر انسانی، در گرو آری‌گویی به همین زندگی زمینی و پذیرفتن آن و همچنین

1. Suffering

2. The Eternal Recurrence

3. Pleasure

1. Yes-saying to Life

غلبه بر درد و رنج ملازم با آن حاصل می‌شود. بنابراین، نیچه در زندگی زمینی، حکم به اخلاق قدرت می‌دهد که همان اخلاق غلبه بر درد و رنج و آری‌گویی به زندگی و اراده‌ی معطوف به قدرت می‌باشد.

پس چنان‌که اشاره شد بازارزشگذاری محتوایی همه‌ی ارزش‌ها برای نیچه تنها از یک چشم‌انداز و موضع امکان‌پذیر است، که این چشم‌انداز و اصل بازارزشگذاری، با عصیان در قالب خواست قدرت امکان‌پذیر می‌باشد. «آری‌گویی به زندگی که در واقع تعبیر دیگری است از بازارزشگذاری ارزش‌ها برای چیره گشتن بر نیهیلیسم.» (محبوبی آرانی، ۱۳۹۲: ۳۸) او پیشنهاد می‌دهد «که تأیید مطلق جهان و هواداری کامل و پرشوری از آن را جانشین همه‌ی ارزش‌های مبتنی بر ارزش‌سازیم. بدین ترتیب، از نومیدی محض، شادی بی‌کران سر خواهد زد و از انقیاد کورکورانه، آزادی بی‌حد و مرز.» (کامو، ۱۳۹۶ الف: ۱۰۳)

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که عصیان در اندیشه‌ی نیچه به یک معنا، باز هم به ستایش رنج منتهی می‌شود البته با این تفاوت که در اینجا رنج دیگر انتقام دانسته نمی‌شود بلکه رنج یکی از جنبه‌های ممکن لذت، و با قطعیت بیشتر می‌توان گفت، تقدیر به حساب می‌آید. از این‌رو، نیچه رنج را امری می‌داند که باید آن را از سرگذراند، او با ارزشگذاری مثبت از رنج که لازمه‌ی آن سست کردن پایه‌های اخلاق هنجارگونه یا اخلاق مسیحی و هم‌زمان نشان دادن تقدیر جدید از اخلاق و سعادت که همان خواست قدرت یا به عبارت دیگر عصیان به جای آن است، برداشت جدیدی از سعادت و لذت و جایگاه لذت در زندگی بشر ارائه می‌کند. نیچه از عصیان به عنوان نوعی درمان یاد می‌کند که در آن دیگر انسان رنج را بی‌ارزش یا شایان تنفر نمی‌داند بلکه آن را مبنای جدیدی از سعادت، اخلاق و اخلاق قدرت به شمار می‌آورد، ویژگی‌هایی که زندگی به خاطر آن‌ها شایسته‌ی تصدیق و آری‌گویی می‌شود.

۴- عصیان همچون ارزش

نیچه تاثیر قابل توجهی در کامو داشته است. کامو بر آن بود که نیچه به درستی به افول و ظهور نیهیلیسم توجه کرده است و کامو هم مثل فیلسوف آلمانی انسان را تنها موجودی می‌داند که می‌تواند بر نیهیلیسم غلبه کند (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۶۸). کامو همچون نیچه در تلاش بود تا با حذف مقولات متافیزیکی، معنای زندگی را در همین زندگی این جهانی به

تصویر در آورد. از نظر کامو معنی زندگی در پرتو توجه به مولفه‌هایی چون خدا، دین، روز رستاخیز و... به نوعی عاری کردن آن از معنای اصیل و این جهانی آن می‌باشد. او در نهایت با حذف متافیزیک از عرصه‌ی زندگی این جهانی، نوعی پوچی را در زندگی می‌پذیرد. اما پوچی از منظر او نه تنها عامل بی‌ارزش شدن زندگی نیست، بلکه سرآغازی برای تحول بزرگ در زندگی محسوب می‌شود. کامو اهمیت و عظمت زندگی این جهانی را در پذیرش پوچی می‌داند.

کامو به این نتیجه می‌رسد که با گفتن این که جهان بی‌معنا می‌باشد و ارزش‌های اخلاقی* پوچ هستند، باعث می‌شود تا ارزش و منظور دیگری به طور ضمنی جایگزین آن شود. او می‌نویسد «من هم مدام می‌گویم که این جهان دارای هیچ نیروی مافوق کلیت خود نیست. ولی می‌دانم که در این جهان چیزی است که معنا می‌دهد (انسان) زیرا او تنها موجودی است که تقاضای مفهومی برای وجود خود دارد.» (کامو، ۱۳۸۲: ۱۹)

کامو کسی بود که به عقاید مسیحی باور نداشت. به زعم او «انسان وقتی که خدا را تابع قضاوت اخلاقی می‌کند، او را در قلب خود می‌کشد.» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۷۰-۴۷۱) اینجا این پرسش مطرح می‌شود که مبنای اخلاق چیست. اگر به نام عدالت منکر خدا شویم، آیا مفهوم عدالت را بدون داشتن تصویری از خدا نمی‌توان فهمید؟ بنابراین «کامو پذیرفته بود که انسان وقتی بخواهد زندگی کند نمی‌تواند بدون ارزش زندگی کند با همین خواستن که زندگی کند، یک ارزش را قبول کرده است و آن این است که زندگی خوب است و ارزش زیستن دارد یا باید آن را شایسته‌ی زیستن کرد و انسان از این جهت که انسان است می‌تواند بر استثمار، ستم، بی‌عدالتی و خشونت عصیان کند و با همین عصیان‌ها ارزش‌هایی را که به نام آنها عصیان می‌کند، مورد تایید و تصدیق قرار دهد.» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۷۰-۴۷۱)

او همانند نیچه در نخستین اقدام، پوچی را امری بدیهی، سازنده و بنیادی تلقی می‌کند و برای آن منش ایجابی قائل می‌شود. «کامو تأکید می‌کند که هرگز پوچی را چون هدفی به خاطر

¹ Moral Values

خود آن قبول ندارد بلکه پوچی را از آن جهت می‌پذیرد که بتواند بر این بنیاد واقعی، اخلاقی پس مثبت بنا کرد.» (کامو، ۱۳۸۴: ۱۹) نیچه و کامو جهان و بیدادگری موجود در آن را رد می‌کنند، و به آن معترض می‌باشند و به خاطر آدمی راه عصیان و شورش را بر می‌گزینند. کامو در پس انکار مشروعیت فرمانروای جهان، اعلام می‌کنند که انسان‌ها مجاز هستند تا خدای دوران خود شوند. آن‌ها با عصیان در برابر هستی از دست رفته‌ی انسان که به دست ساحت مأورایی مورد تجاوز قرار گرفته، می‌خواهند ارزش‌های نو بیافرینند. کامو همچون نیچه از پوچی به نوعی بیماری عصر و شیطان قرن یاد می‌کند. «او خود را طیبی هوشیار معرفی می‌کند که به بیمار خود هیچ قول نمی‌دهد و دیگر نمی‌خواهد در رابطه با بیماری لاعلاجش او را فریب دهد.» (رادیش، ۱۳۹۵: ۱۷۹) از منظر کامو پوچی عامل رکود و خودکشی نیست. او بر این اعتقاد است که انسان پوچ، "عصیانگر" می‌شود. عصیانگر بدون اینکه خود را فریب دهد، بدون هیچ امید واهی و کاذبی به زندگی ادامه می‌دهد. تنها راه حل زندگی پوچ از منظر کامو عصیان است نه فقط عصیان شخصی و عملی، بلکه یک عصیان کلی می‌باشد. «انسانی که زندگی خود را در هم می‌نوردد تمام انسان‌هایی را که او نماینده‌ی آن‌هاست دعوت می‌کند که از او برای حرکت به طرف مرگ پیروی کنند. به همین علت است که کامو در نخستین سطر کتاب افسانه‌ی سیزیف می‌نویسد: تنها یک مسئله‌ی فلسفی وجود دارد، آن هم عصیان است.» (کامو، ۱۳۹۶: ب: ۷) او عصیان را آشتی ناپذیری انسان با قوانین و محدودیت‌ها می‌داند و به نظر او نخستین محدودیتی که انسان رد می‌کند، بی‌ارزشی زندگی است.

کامو عصیان را خالق ارزش نمی‌داند بلکه انگیزه‌ای به حساب می‌آورد که ارزشی را که از پیش وجود داشته، آشکار می‌کند و آن ارزش خود عصیان است. عصیان یک نوع ارزش است. زیرا آن بخشی از انسان را عیان می‌سازد که باید همیشه از آن حمایت شود. در واقع عصیان آگاهی انسان از حقوق خودش را بیان می‌کند، پس عصیان یک رویکرد "تدافعی"^۱ است. «عصیان ذات انسان را تصدیق می‌کند یا حداقل تردید دربارهِی آن را آشکار

¹. The Rebel

². Defensive

می‌سازد.» (Knee, 2006: 107-110) در نتیجه در عصیان، هیچ ارزشی ابداع نمی‌شود، بلکه با انگیزش غریزی، به هرگونه تهدید علیه شرافت انسانی واکنش نشان داده می‌شود. از این رو کامو معتقد است که انسانی که جهان را پوچ می‌داند، می‌تواند با توسل عصیان متافیزیکی به زندگی‌اش ارزش و معنا دهد.

عصیان متافیزیکی در اندیشه‌ی کامو پدیده‌ای از ساحت امر دینی می‌باشد، به گونه‌ای که عصیانگر اگر در جایگاه منکر خدا قرار نداشته باشد، لزوماً نسبت به آن کفرگو است. او تأکید می‌کند عصیانگر در دوران مدرن با واژگونی تخت خدا در پی این است که بدان دست یابد؛ این به نوعی باز پس‌گیری اراده‌ی انسان از ساحت ماورایی آن می‌باشد تا پس از آن، امر واقع به دست‌ان انسان‌ها ساخته شود.

به اعتقاد کامو در جهان مقدس سنتی اساساً عصیان در معنای مدرن وجود ندارد به این دلیل که پاسخ‌همه‌ی مسائل دشوار، روشن و آشکار می‌باشد. عصیان تشکیل‌دهنده‌ی یکی از ابعاد اصلی وجود انسان‌ها است. از این رو کامو دوگانه‌ی جهان مقدس و جهان عصیان را بنا می‌کند که ناپدید شدن یکی برابر با پیدایش دیگری می‌باشد. از منظر او جوامعی که تحت سیطره‌ی سنت هستند همه چیز را در قالب آداب و رسوم می‌پذیرند، به همین خاطر او در برابر این جهان سنتی بحث از عصیان متافیزیکی را مطرح می‌کند که علیه اهداف بشر و خلقت آشوب می‌کند؛ «عصیانگر متافیزیکی به سرنوشتی که برایش، برای یک انسان، به وجود آورده‌اند، اعتراض می‌کند.... عصیانگر متافیزیکی اعلام می‌کند که از جهان دل‌سرد شده است... در واقع با قضاوتی درباره‌ی ارزش‌ها روبه‌رو هستیم که عصیانگر برای آن، از پذیرفتن سرنوشت خود سرباز می‌زند.» (کامو، ۱۳۹۶ الف: ۳۷) عصیانی که کامو آن را در آراء ساد، داستایوفسکی و نیچه و نیز در رماتیسم و سوررئالیسم و همچنین سوبیه‌هایی از آن را در اساطیر یونانی نیز جستجو می‌کند.

کامو در «افسانه‌ی سیزیف» که یک رساله‌ی فلسفی در ارتباط با پوچی است، رابطه‌ی جهان و آدمی را گنگ می‌داند. بر طبق اسطوره‌های یونان باستان، خدایان سیزیف را محکوم کرده

بودند که سنگی را تا بالای قله ببرد. مادامی که او سنگ را به نوک قله می‌رساند، سنگ باز فرو می‌افتاد و او به ناچار کار بیهوده خود را از سر می‌گرفت. سرگذشت سیزیف نمادی است برای سرنوشت انسان‌هایی که در دایره‌ی تنگ ایام گرفتار می‌شوند و در خیال خود به پیش می‌روند. به قول سعدی علیه‌الرحمه که می‌فرماید:

چو گاوی که عصار چشمش بیست دوان تا بشب، شب همان‌جا که هست (سعدی،

۱۳۶۴: ۱۸۸)

اما آدمی با همین پذیرش آگاهانه‌ی پوچی، که با همه‌ی شور* خود آن را می‌پذیرد، به همین زندگی دل می‌بندد. چرا که آدمی با همین پذیرش آگاهانه‌ی کار بی‌ثمر خود، حکم خدایان را تحقیر و محکوم می‌کند، و از زندگی خسته نمی‌شود، و چنان از شوق زندگی سرشار می‌شود که پیوسته و در همه حال از مرگ بیزار است. سیزیف با پذیرش جهان به همان شکلی که هست، راه را برای عصیان هموار می‌کند. سرنوشت سیزیف را تنها به دلیل آگاهانه بودن آن می‌توان سوگناک دانست و چون او از بی‌معنایی کارهایش باخبر است. اما به قول کامو «همان فراستی که می‌باید مایه‌ی درد و رنجش بوده باشد، باعث پیروزی‌اش می‌شود. به هر تقدیری می‌توان با دیده‌ی تحقیر نگریست و بر آن چیره شد.» (باومن، ۱۳۹۹) از این‌رو او اعتقاد است که کشف پوچی، نه تنها به ناامیدی و یأس منجر نمی‌شود، بلکه باعث می‌شود که انسان پوچ واجد روحیه‌ی غرور، جسارت، آزادی و شور در زندگی گردد. او در این ارتباط می‌گوید «تنها راه برآمدن از پس جهانی ناآزاد این است که چنان کاملاً آزاد شوید که وجودتان سرپا عصیان باشد» (باومن، ۱۳۹۹). انسان پوچ کامو، هر لحظه به پوچی آری می‌گوید، او با خیره شدن در چشمان پوچی او را به تمسخر می‌گیرد و در دل به پوچی زندگی این جهانی خود، آری گفته و خود را وقف زندگی توأم با شادی و لذت می‌کند. کامو می‌گوید «زندگی کردن یعنی پوچ را به زندگی واداشتن، یعنی به آن توجه کردن و چون باید این پوچ را از بین برد آن حالت منحصره‌ی فلسفی پیدا می‌شود که عصیان است...» (کامو ۱۳۹۶: ۸) کامو بر این عقیده است که پیام پوچی زندگی، برخلاف انتظارات متداول، ارتباطی با اندوه یا سودا‌زدگی ندارد که در آن چیزی پیش نمی‌رود. درست برعکس، نوعی لذت از زندگی

¹. mportmente

در پی احساس پوچی به وجود می‌آید که تحقق آن به روزی نامشخص معوق نمی‌شود. انسان پوچ‌گرا عجله دارد. زمان او، همین حالاست (رادیش، ۱۳۹۵: ۱۵۲). لذا به زعم کامو با عصیان می‌توان جهان را به همان شکلی که هست پذیرفت و این پذیرش به لذت بردن از زندگی منتهی می‌شود.

۵- نتیجه

نیچه و کامو با بی‌اعتبار ساختن ارزش‌های کهن، که آن را حاصل تفسیر اخلاقی سقراطی- مسیحی می‌دانند، ارزش‌های نو را به جای ارزش‌های کهن می‌نشانند. آن‌ها عمدتاً پوچی را در فرهنگ مدرن و از پس مرگ خدا مورد بررسی قرار می‌دهند. نیچه و کامو، پوچی را بیماری قرن دانسته، و آن را همچون بیماری نیازمند معالجه‌ی بالینی، مورد بررسی قرار داده و خود را بسان طبیبی هوشیار می‌دانند که باید به انسان‌ها در رویارویی با این بیماری دهشتناک یاری رسانند. به زعم آن‌ها در جهان پس از مرگ خدا، که منجر به بی‌ارزش شدن ارزش‌ها شده است، باید ارزش‌های نو آفرید زیرا در این جهان دیگر به نیازهای انسان پاسخی داده نمی‌شود و لذا راه بر نیست‌انگاری گشوده می‌شود. با این همه، آن‌ها نیست‌انگاری را دلیلی بر رکود و سستی نمی‌دانند. نیچه و کامو در نخستین اقدام، نیست‌انگاری را امری بدیهی، سازنده و بنیادی می‌دانند. چرا که به زعم آن‌ها درک پوچی جهان، به عصیان منجر می‌شود. آن‌ها با پذیرش پوچی به صورت امری آگاهانه، مسئولیت کامل زندگی را با تمام رنج و لذت آن به عهده می‌گیرند. کامو و نیچه در پس انکار مشروعیت فرمانروای جهان، اعلام می‌کنند که انسان‌ها مجاز هستند تا خدای دوران خود شوند. آن‌ها با عصیان در برابر هستی از دست رفته‌ی انسان که به دست ساحت مآورایی مورد تجاوز قرار گرفته، می‌خواهند ارزش‌های نو بیافرینند. نیچه خواست‌قدرت را به مثابه نوعی عصیان در رویارویی شدن با مقاومت پیش روی خودمان و تلاش برای چیره شدن بر آن می‌داند و از این طریق برداشت جدیدی از لذت و جایگاه آن در زندگی ارائه می‌کند. به عبارت دیگر، خواست‌قدرت از منظر او اخلاق غلبه کردن بر درد و رنج، و آری گفتن به زندگی است. عصیانگر کامو نیز با پذیرش جهان به همان

شکلی که هست، راه را برای عصیان هموار می‌سازد. او می‌خواهد عصیان را خارج از اصالت حدود آن پیش ببرد و با دست یافتن به امر واقع، خدایی انسان را به تثبیت برساند. آنچه که در صورت نهایی آن در ایده‌ی خواست‌قدرت نیچه می‌بینیم. کامو عصیان را در ارتباط با اندوه نمی‌داند، او نیز همانند نیچه معتقد است که نوعی لذت از پی این احساس سر بر می‌آورد، که حاصل پذیرش توأمان دنیا با همه‌ی خوبی و بدی‌هایش می‌باشد.

منابع

- ۱- اسپینکز، لی. (۱۳۹۲). *فردریش نیچه*. ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری، تهران: چاپ نقش‌نیزار، چاپ دوم.
- ۲- دلوز، ژیل. (۱۳۹۷). *نیچه و فلسفه*. ترجمه‌ی عادل مشایخی، تهران: نشر نی، چاپ ششم.
- ۳- دورانت، ویل. (۱۳۹۷). *درباره‌ی معنای زندگی*. ترجمه‌ی شهاب‌الدین عباسی، تهران: نشر پارسه، چاپ بیست و یکم.
- ۴- رادیش، آیریش. (۱۳۹۵). *کامو آرمان‌سازگی*. ترجمه‌ی مهشید میر معزی، تهران: نشر ثالث، چاپ دوم.
- ۵- رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۲). *تعهد کامو*. تهران: نشر آگاه، چاپ اول.
- ۶- سعدی، عبدالله. (۱۳۶۴). *بوستان*. تهران: چاپخانه‌ی سپهر، چاپ دوم.
- ۷- فرانکل، ویکتور. (۱۳۹۸). *انسان در جستجوی معنای غایی*. ترجمه‌ی احمد صبوری و عباس شمیم، تهران: انتشارات آشیان، چاپ چهارم.
- ۸- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۶). *تاریخ فلسفه*. جلد نهم، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف‌ثانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۹- کامو، آلبر. (۱۳۸۴). *افسانه‌ی سیزیف*. ترجمه‌ی محمود سلطانیه. تهران: جامی، چاپ اول.
- ۱۰- کامو، آلبر. (۱۳۹۶ الف). *حکومت نظامی (شهربندان)*. ترجمه‌ی یحیی مروستی. تهران: چاپ فراین، چاپ سوم.
- ۱۱- کامو، آلبر. (۱۳۹۳). *خوشبخت مردن*. ترجمه‌ی قاسم کبیری. تهران: چاپ دیبا، چاپ دوم.

- ۱۲- کامو، آلبر. (۱۳۹۶ ب). *عصیانگر (انسان طاغی)*. ترجمه‌ی مهستی بحرینی. تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ چهارم.
- ۱۳- کمبر، ریچارد. (۱۳۸۵). *فلسفه‌ی کامو*. ترجمه‌ی خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو، چاپ اول.
- ۱۴- کمپانی‌زارع، مهدی. (۱۳۹۶). *مرگ‌اندیشی از گیل‌گمش تا کامو*. تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ اول.
- ۱۵- محبوبی‌آرانی، حمیدرضا (۱۳۹۲). *نیچه و آری‌گویی تراژیک به زندگی*. تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۱۶- نیچه، فردریش (۱۳۸۱). *انسان مصلوب (آنک انسان)*. ترجمه‌ی رویا منجم، تهران: نشر مس، چاپ اول.
- 17- Ansell-Pearson, Keith (2002). *An Introduction to Nietzsche as Political Thinker: The Prefect Nihilist*. London: Cambridge University Press.
- 18- Camus, Albert (1970). *The Myth of Meaning in the Work of C.Jung*. London: Hodden & Stoughton.
- 19- Camus, Albert (2000). *The Myth of Sisyphus*. Trans By J.O'Brian. London: Penguin Press.
- 20- Dreyfus, Hubert, Kelly, Sean (2011). *All Thing Shining Western Classics to Find Meaning in a Secual Age*. U.S.A: Free Press.
- 21- Kaufmann, Walter (1974). *Nietzsche: Philosopher, Psychologist, Antichrist*. Princeton: Princeton University Press.
- 22- Knee, Philip (2006). *An Ethics if Measure: Comus and Rousseau, In Existentialism Thinkers and Ethics*. ed. Christine Daigle, Mc Gill. Canada: Queen,s University Press.
- 23- Nietzsche, Friedrich Wilhelm (2006). *Beyond Good and Evil*. Trans By Judith Norman. London: Cambridge University Press.

24- Nietzsche, Friedrich Wilhelm (1999). *The Birth of Tragedy and Other Writing*.

Trans By Raymond Geuss. London: Cambridge University Press.

25- Nietzsche, Friedrich Wilhelm (1968). *Will to Power*. Trans By Walter Kaufmann

& R. G. Hollingdale. New York: Vintage Press.

26- Sorgner, Stefan Lorenz (2007). *Metaphysics Without Truth*. Milwaukee:

Matquette University Press.

منبع اینترنتی

27- باومن، زیگمونت (۱۳۹۹). "آلبر کامو؛ عصیان می‌کنم پس هستم". ترجمه‌ی عرفان ثابتی.

سایت انگاره. بازیابی شده در ۱۲ آذر ۱۳۹۹، از:

[\(https://www.google.com/amp/s/engare.net/amp/camus-the-rebel/\)](https://www.google.com/amp/s/engare.net/amp/camus-the-rebel/)

